

بود و فراتر دلی درین و فرزند افتاده بود و آن از دست وی شده هموار و طهار
 ملا مت میگردد و تنگدلی می نمود و با و حق در آن شکلی گفت میان ما و شما دریا
 آتش با ما چه کلاه کرده بودی و زن خواست و فرزند آمد و زنی در آن شکلی
 از دکان بخوانست و اینجا ناله الهی می گفت و دست از دکان برداشت و بیخ رفت پیش
 پی خود شریف جن عقیل و در تاریخ شعبان سه تلافین و از بهاء برفته از دنیا
 و در پیش و فرستاده اند بزرگ شریف جن عقیل **ابو منصور سوجه رحمه الله**
 شیخ الاسلام گفت که با منصور سوخته پری بود و در هفتاد و نین غلشتن را فرا
 سوختن داشت و خنثا و سوخته نام که نزد من صادق بود و با صلاحت **خواجده**
چشتی و برادر وی خواجده اسمعیل چشتی رحمه الله شیخ احمد چشتی غیر ابو احمد
 ابدال است زیرا که وی منقده است و شیخ الاسلام وی را ندیده و غیر خواجده احمد
 مؤد و دانست زیرا که وی منقده است و شیخ الاسلام را ندیده شیخ الاسلام گفت
 من هیچکس را ندیده ام قوی تر در طریقه ملامت و تمامه از احمد چشتی و چشتیان
 همه چنان بود که از خنثا و سوخته پاک در باطن صادق جهان سه بار دیس با دیر و قه بون
 و باز کشته که از خود ددان اخلاص نام ندیده بود همه احوالی ایشان با اخلاص و بزرگ
 دیا بود و هیچگونه سستی را ندانند و در شرح تا بنهاون چه رسد و شیخ احمد
 بخار را دیده بود و غیر او را شیخ الاسلام گفت قدس سره که احمد چشتی بزرگ بود
 و وی زیارت خواجده ابوبصر طالقانی شده بود این بیت شنیده بود از وی

درین کتاب که در این کتاب است
 درین کتاب که در این کتاب است
 درین کتاب که در این کتاب است

میر

درین کتاب که در این کتاب است
 شیخ الاسلام گفت من هیچکس را ندیده ام بدیدار و فرزند
 چون وارد آمد چشتی وی خدمت من کردی و مرا تعظیم نما داشتی من در هفتاد و نین
 مجلس میگردد و در آن مجلس میان من کس بود که با وی صحبت داشتی و بخوان من و یاران
 میگفت وی میگفت این همه دانشمندی شما از کوی ماست خدای دانکه از آن کوی
 در من چیست یعنی از طمع و آن سخن وی مرا به استیلا پس از دعوت کرد و همه
 دنیا بی خودی من با شنید و پس از آن در سرها و فرقت به بنادان شد و وی مرا بدید
 و سرکار ما از اینجا بود و ابوبصر سوهان که از یاران چشتی بوده و وی صاحب فرا
 عظیم بود و آن وقت که به بنادان رفتیم و مستان بود و شصت و نین از مشایخ
 نواحی همه اینجا جمع آمده بودند چهل و اند روز من سخن میگفتم ایشان را و وسط
 و افشای علم حقیقت اول از اینجا بود و هیچکس با من برابر گرفت و همه خدو و دلالت
 ولایت و کلمات و فرست بودند و تا ایشان ندیده بود هیچکس ترکان بجز اساطیر
 چون به غا و زمان که چشم و گوش فرا سخن من داشته بود وی خلوت کرد که امارت ظاهر
 بود و بچند **ابو حفص غاوری رحمه الله تعالی** شیخ الاسلام گفت که
 ابو حفص به غا و زمان ندیده بودی شما جامه خود را زوی در کشیدی و زوی
 شکریستی و من و یار سید و بزرگ میدیدم با کرامات ظاهر و فراست عظیم و
 از دوستان او بود و دوستان او پس شنیده باشند از عزت او و دوستی بود از دو
 او و دوستان او را نشناختم و چون و بیشتر بگوشتان که کوی خنثا و سوخته و فرزند آمد

درین کتاب که در این کتاب است
 درین کتاب که در این کتاب است
 درین کتاب که در این کتاب است